

تحلیل طبقاتی و دیالکتیکهای نوسازی در خاورمیانه

● جیمز بیل

○ نقد و ترجمه: عماد افروغ

مقدمه:

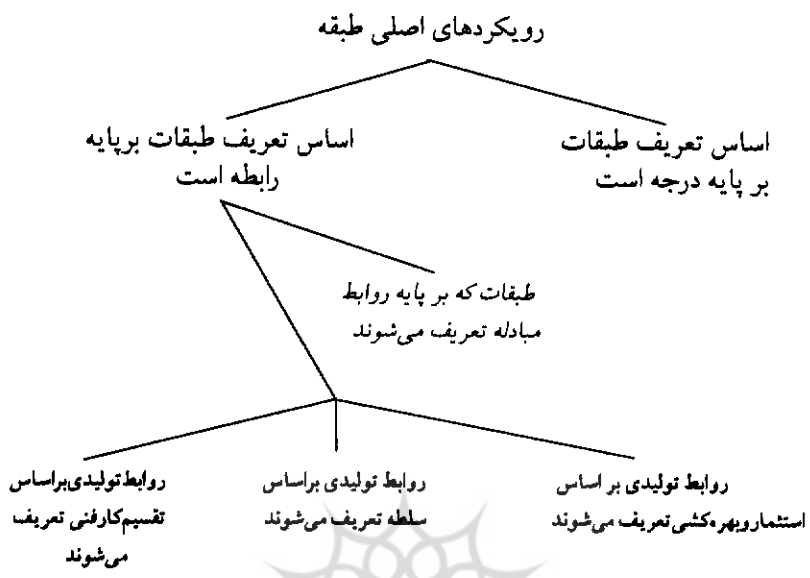
یکی از راههایی که ما را به شناخت ساختار اجتماعی رهنمون می‌شود و تقریباً تمامی مباحث جامعه‌شناسی که به ساختار اجتماعی پرداخته آن را مورد توجه داشته‌اند، تحلیل ساختار و آرایش طبقاتی در جامعه است. مفهوم طبقه یکی از اساسی‌ترین مفاهیم جامعه‌شناختی است و بیش از هر مفهوم دیگر، در ادبیات جامعه‌شناختی نمود پیدا کرده است. اما علی‌رغم این توجه و نمود ظاهری، عدم توافق فراوانی در مورد تعریف، شکل و اهمیت آن به چشم می‌خورد. به تعبیر هلم و ترنر این مفهوم به خانواده مفاهیم مشاجره آمیز تعلق دارد، چون بحث و مناقشه در مورد استفاده مناسب از این مفهوم در میان کسانی که آن را به کار می‌گیرند، تمامی ندارد.^(۱) بعضی کاربرد مفهوم طبقه را ویژه جامعه صنعتی دانسته و جوامع ما قایل صنعتی را فاقد طبقات می‌دانند.^(۲) در مقابل، بعضی دیگر طبقات را پدیده‌ای عام و همیشگی دانسته و روند و حرکت تاریخ را بر پایه تعارضات و تزاخمهای طبقاتی تحلیل می‌کنند.^(۳) عده‌ای در برابر این تقلیل‌گرایی ستیز طبقاتی موضع گرفته و سایر گروه‌بندیهای سیاسی، منزلتی، قومی، مذهبی، جنسی و غیره و منافع ناشی از آنها را مطرح، و علاوه بر ستیزهای طبقاتی به ستیزها و تعارضات قومی، مذهبی و سیاسی و ... نیز اشاره می‌کنند. عده‌ای طبقه را گروه دانسته و صحبت

از ضرورت خودآگاهی طبقاتی می‌کنند و در مقابل عده‌ای دیگر با انکار این ضرورت، طبقه را صرفاً یک مقوله دانسته و در عوض مفهوم طبقه اجتماعی را پیشنهاد می‌کنند.

عده‌ای از میان سه کالای کمیاب و سه منبع نابرابری ثروت، حیثیت و قدرت، وزن و اهمیت اساسی را به گروه بندیهای ناشی از مطلوبیتهای کمی (ثروت) داده و گروه بندیهای ناشی از مطلوبیتهای کیفی (حیثیت) و مطلوبیتهای ربطی (قدرت) را فرعی و تبعی گروه بندی نوع اول یعنی طبقه معرفی می‌کنند. عده‌ای برعکس، هر چند وجود ارتباط عینی این سه گروه یعنی طبقات اجتماعی، گروههای منزلت و احزاب یا گروههای قدرت را انکار نمی‌کنند اما این رابطه را یک رابطه ضروری و الزامی نمی‌دانند. در واقع نقش اساسی را به قدرت داده و هر سه را به نوعی پدیده‌های توزیع یافته نابرابر قدرت می‌شناسند.^(۴) عده‌ای سعی کرده‌اند تا ساز و کار ارتباط این سه گروه بندی را با ساختار تاریخی - اجتماعی جوامع مشخص نمایند. فی‌المثل در جوامع فئودال ماقبل صنعتی غرب نقش محوری را از آن گروههای منزلت می‌دانند. این گروهها بودند که دسترسی سهل‌الوصولتری به سایر منابع کمیاب یعنی ثروت و قدرت داشته‌اند. در جوامع دیوانسالار متمرکز و فاقد جامعه مدنی و گروههای فشار و به علت عدم نیاز دولت به گروههای اقتصادی، این گروههای قدرت هستند که از طریق نفوذ در دستگاه تصمیم‌گیری به سایر منابع کمیاب دسترسی می‌یابند. در جوامع صنعتی نیز که طبقات اجتماعی شکل گرفته‌اند و دولت علی‌رغم استقلال نسبی به این طبقات بویژه طبقات سرمایه دار و متوسط متخصص نیازمند است، این طبقات اجتماعی‌اند که دسترسی بیشتری به سایر منابع دارند.

از بین کسانی که دایره تحلیل خود را صرفاً معطوف به طبقه یا طبقه اجتماعی نموده‌اند، عده‌ای شکل‌گیری و تحلیل آن را صرفاً محدود به عرصه تکنولوژی و تولید در جامعه کرده و در این بین تقسیم کار فنی جامعه را مطمح نظر قرار داده‌اند، بر عکس عده‌ای دیگر شکل‌گیری طبقاتی را در سه عرصه تولید، دولت و جامعه مدنی جستجو می‌نمایند.^(۵) بعضی عامل دارایی و بعضی عامل کنترل را در تحلیلهای طبقاتی عمده می‌کنند.^(۶)

رایت (۱۹۷۹) در کل رویکردهای اصلی، طبقه را به صورت زیر مطرح می‌کند:^(۷)



اختلافات مفهومی و نظری فوق به هنگام اندازه‌گیری و شاخص‌سازی دو چندان می‌شود و عملاً خلط طبقه و قشر بعد تازه‌ای پیدا می‌کند.

با این همه، قطع نظر از ابهام فوق که به تعریف و چارچوب نظری محقق برمی‌گردد، مفهوم طبقه و تحلیل طبقاتی حداقل ابزار توصیفی سودمندی بوده و این امکان را به ما می‌دهد تا ساختار اجتماعی و تغییر و تحول طبقات و ساز و کار رابطه بین اقشار و طبقات مختلف را مطالعه و با مقایسه با سایر کشورها نسبت به وضعیت کنونی خود بصیرتی تازه کسب کنیم. یکی از راههای شناخت جهت و سمت‌گیری تغییرات اجتماعی، دگرگونی‌هایی است که در وضعیت آرایش و ساختار طبقاتی ایجاد می‌شود. قدر مسلم انقلاب اسلامی ایران یکی از تغییرات عمده‌ای بوده که در ایران اتفاق افتاده است. به نظر می‌رسد وقت آن رسیده باشد تا با مقایسه آرایش طبقاتی کنونی با آرایش طبقاتی رژیم گذشته بتوانیم ارزیابی دقیقی از جهت این تغییر عظیم داشته باشیم.

علاوه بر ضرورت مطالعه و مقایسه فوق، فرایند تمایز یافتگی جوامع بشری مبتنی بر شکل‌گیری گروهها و اقشار مختلف اجتماعی در سطوح گوناگون و خرده فرهنگهای ناشی از این گروههاست. طبعاً شناخت این خرده فرهنگها گامی اساسی در سیاستگذاری فرهنگی و برنامه‌ریزیهای اجتماعی است. در شماره ۳ راهبرد به رابطه دین و قشریندی اجتماعی پرداختیم و ضمن تحلیل این رابطه ویژگیهای گرایش‌های دینی اقشار پایین جامعه را جمع بندی نمودیم. به

نظر ما شناخت این ویژگیها، دست اندرکاران نظام جمهوری اسلامی ایران را نسبت به ریشه‌ها و عوامل این گرایشات آگاه نموده، آنان را در امر سیاست‌گذاریهای مناسب فرهنگی و پرهیز از برخوردهای غیر ضرور خشونت آمیز و نظامی یاری می‌رساند.

انتخاب مقاله جیمز بیل در راستای اهداف مذکور صورت گرفته است. از ویژگیهای عمده این مقاله پرداختن به چارچوب مفهومی و نظری و عدم مفروض گرفتن طبقات است. وی سعی کرده است تا نارساییهای تحلیل مارکسی را در مورد خاورمیانه آشکار ساخته و در عوض چارچوب نظری پیشنهادی خود را، عمدتاً متأثر از مانفرد هالپرن جایگزین نماید. در تحلیل نهایی می‌توان جیمز بیل را به رویکرد وبری که عمدتاً قدرت محور است نزدیک دانست. وی با توجه به ویژگیهای تاریخی جوامع خاورمیانه، در ساز و کار رابطه سه گروه بندی فوق الذکر، نقش اول را به روابط و گروههای قدرت می‌دهد. اضافه بر آن یکی دیگر از ویژگیهای مثبت مقاله جیمز بیل اشاره به پیوند و اتصال شغل و قدرت و عدم شکل‌گیری گروهها و انجمنهای سازماندهی شده و رسمیت یافته مبتنی بر ساز و کار رقابت در جوامع خاورمیانه است. هر چند به نظر می‌رسد در ریشه‌یابی دقیق این مسأله ضعفهایی دارد اما توجهش به گروههای غیر آشکار و غیر رسمی، محفلها، گروه‌ها، باندبازیه‌ها، بده‌بستانها، رفیق‌بازیه‌ها، بی‌قانونیه‌ها، قانون شکنی‌ها، نفوذهای سیاسی و شخصیت‌گرایی در خور تحسین است.

یکی از نکات ضعف این مقاله، استناد جیمز بیل به عبارتی از نهج البلاغه و نتیجه‌گیری از آن مبنی بر قبول تناقض آمیز برابری و نابرابری در جامعه اسلامی است. با توجه به رجوع به اصل عربی عبارت حضرت علی علیه السلام معلوم گردید که این استناد از پایه غلط است. در پی نوشت شماره ۴۶ به این مطلب اشاره شده است.

از دیگر نکات ضعف این مقاله اهمیت زیاد قایل شدن به طبقه متوسط متخصص در خاورمیانه است. ریشه این اهمیت را نیز می‌توان در رویکرد نوسازی طبقاتی دید. از دید نظریه پردازان نوسازی گذر به سوی نوگرایی متضمن نابودی نظامهای قشربندی ماقبل صنعتی و جایگزینی قشربندی نظام صنعتی است. نظام هنجاری اکتسابی و ظهور و گسترش طبقات متوسط ناشی از رشد اقتصادی از علائم نظامات صنعتی است. عطف به این نگرش کلی است که جیمز بیل در مقاله تحلیل طبقاتی و دیالکتیکهای نوسازی در خاورمیانه، دیدی خوشبینانه به ظهور و گسترش طبقه متوسط در خاورمیانه و ایران دارد و معتقد است که اعضا طبقه متوسط متخصص به خاطر تأکید بر برابری فرصتها و شایستگیهای حرفه‌ای، خود را جزو مخالفان سرسخت ساختار طبقاتی سنتی با ویژگیهای مطرح شده در مقاله، می‌دانند. وی اعضا این طبقه

را عمدتاً معلمان، استادان، دانشجویان، تکنوکراتها، مهندسان، پزشکان، نویسندگان، هنرمندان، روزنامه‌نگاران، دیوانسالاران و افسران ارتش میان رتبه می‌داند. اینکه واقعاً بتوان تمام این اعضا را وابسته به یک طبقه دانست جای سوال است. به نظر نمی‌رسد اختلاف بین این شاخه‌ها و شعبات طبقه متوسط کمتر از اختلاف بین طبقات بالایی و پایینی باشد. بی‌جهت نیست که در مورد قشرهای میانی اصطلاح طبقات متوسط را به کار می‌گیرند و نه طبقه متوسط.

هر چند که در غرب توسعه صنعتی و رشد اقتصادی با ظهور و گسترش طبقات متوسط، همراه بوده است اما باید معلوم گردد که کدام شاخه از این طبقات، هماهنگ و در خدمت این رشد اقتصادی بوده‌اند. اگر قرار باشد صرفاً ملاک طبقه متوسط اساس کار باشد، ما در خصوص اکثر کشورهای جهان سوم و خاورمیانه، با یک دیوانسالاری و بخش خدماتی عظیم‌الجثه روبرو هستیم که نه تنها در خدمت رشد اقتصادی نیستند بلکه مانع اصلی توسعه اقتصادی نیز محسوب می‌شوند. نکته دیگر به درون‌زا و یا برون‌زا بودن طبقه متوسط متخصص برمی‌گردد. اینکه واقعاً این طبقه با توجه به ماهیت وابسته صنعت و تکنولوژی و غربی بودن نهادهای اجتماعی، آموزشی و فرهنگی در این کشورها و همچنین غرب‌گرایی بسیاری از اعضا این طبقه، همانند همتای خود در کشورهای صنعتی، در خدمت رشد و توسعه اقتصادی جوامع خود بوده‌اند، جای بسی تردید و تأمل است.

در شماره‌های بعدی راهبرد ضمن پرداختن به چارچوب مفهومی و نظری رویکردهای گوناگون طبقاتی، آرا صاحب نظران عمده و مشکلات اندازه‌گیری و شاخص‌سازی مفهوم طبقه را بررسی و به نقد و ارزیابی آرا کسانی می‌پردازیم که در مورد تحلیل طبقاتی در ایران کار نظام یافته‌ای انجام داده‌اند.

نکته قابل ذکر آنکه، خوانندگان محترم استحضار دارند که تاریخ مقاله جیمزبیل سال ۱۹۷۲ است و طبیعاً قسمتی از صحبت‌های وی ناظر به آن زمان خاص است.

مترجم

پی‌نوشتها:

- 1 - David Hulme and Mark Turner. *Sociology and Development*. London: Harvester Wheatsheaf, 1990, p. 69.
 - ۲ - ژرژ گورویچ. مطالعه درباره طبقات اجتماعی. ترجمه باقر پرهام. تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۵۲، ص ۱.
 - ۳ - این رای منسوب به کارل مارکس است.
 - 4 - M. Weber. From M. Weber, H. Gerth and C.W. Mills (eds.)
.London:
Routledge & kegan Paul, 1970, P.181.
 - 5 - Urry in Nigel Thrift & Peter Williams (eds.). *Class and Space*.
London: Routledge, 1987, p.25.
 - 6 - Tom Bottomore. "The Capitalist Class", in Tom Bottomore &
Robert
J. Brym (eds.). *The Capitalist Class*. London: Harvester
Wheatsheaf , 1989, P.1.
 - 7 - Wright in Nigel Thrift & Peter Williams (eds.). *Class & Space*.
London: Routledge, 1987, P. 2.
- * این مقاله در نشریه بین‌المللی مطالعات خاورمیانه / ۳ در سال ۱۹۷۲ به چاپ رسیده است.

تحلیل طبقاتی یکی از رویکردهای نظری کلاسیک و قدیمی مطالعه سیاست و جامعه است. قشربندی طبقاتی را ابتدا محققان و دولتمردان برای تعیین الگوهای ستیز سیاسی و فرایندهای دگرگونی اجتماعی به کار گرفتند. با این همه در علم سیاست مدرن آمریکایی، این رویکرد می‌بایست از توجه و کاربرد لازم که وجه مشخصه تحلیل رسمی - قانونی سنتی و ساختی - کارکردی معاصر است، برخوردار شود. واکنش تندی که علیه این رویکرد نظری و سنتی شکل گرفت، ظهور بلافصل رویکردهای گروهی و نخبه‌گرایی بود که تا حد زیادی می‌رفت تا به جایگزینی یا تغییر شکل تحلیل طبقاتی بینجامد.

نظر به توجه عمیقی که دانشمندان اجتماعی معاصر به مسایل و مشکلات نوسازی و توسعه سیاسی از خود نشان داده‌اند و با توجه به محدودیتهای آشکار و فزاینده تحلیلهای نخبه‌گرایی و گروهی، اخیراً بازگشت امید بخشی به طبقه، به عنوان مفهوم محوری نظری صورت گرفته است. این روند شامل ارزیابی و تحقیق مفهومی و نظری^(۱)، مطالعات تاریخی و تطبیقی چند ملیتی^(۲)، تحلیل تجربی جوامع آسیایی، آفریقایی، خاورمیانه و آمریکای لاتین است.^(۳)

این مطالعه بیانگر تلاشی در جهت توسعه مفهومی از طبقه است که نه تنها برای جوامع بیشتر توسعه یافته بلکه بویژه برای جوامع کمتر توسعه یافته کاربرد دارد. قدر مسلم یک چنین تعریفی عمدتاً متأثر از جوامعی است که این تعریف برای تحلیل آنها و همچنین متأثر از مشکلاتی است که این تعریف برای حل آنها به کار گرفته می‌شود. تمرکز اصلی روی روابط و جنبشهای طبقاتی و تعامل اینها با فرایندهای نوسازی در خاورمیانه است.

مفهوم سازی و تعریف مجدد

خاورمیانه را بعضاً به عنوان حوزه‌ای در عالم می‌شناسند که در آنجا نمی‌توان از طبقات صحبت کرد و تحلیل طبقاتی از تناسب ناچیزی برخوردار است. این نگرش اغلب اوقات به طور آشکار از سوی محققان غربی ابراز می‌شود. نگرشی که بر پایه‌های زیر استوار است: الف) پیش فرضهایی مبنی بر درک کوتاه بینانه و محدود از طبقه، ب) مقایسه‌هایی مبنی بر تفاوت بین اشکال غربی و شرقی فتودالیسم، ج) مباحثی مبنی بر محوریت برابری در اصول و عقاید اسلامی. قطع نظر از این نگرش سنتی، بررسی انجام شده در مورد مطالعات تاریخی خاورمیانه بیانگر اتکایی حیرت‌آور بر رویکرد طبقاتی است. شرق شناسان و مورخان اسلامی هامیلتون، آر. گیب، دبلیو منتگومری وات، برنارد لوئیس، گستاو ای. وان گرونوم، اس. دی. گویتین، راجر لوتورنو، ریوبن لوی، و حک برک به طور متفرقه خاورمیانه را بر پایه طبقات تحلیل

نموده‌اند.^(۴) مع‌الوصف هیچیک از این محققان تلاش ننموده‌اند تا به طور نظام یافته معنا و تناسب این مفهوم را درون قلمرو اسلامی تحلیل کنند و یا با دقت به تعریف این مفهوم برحسب حوزه تحت مطالعه و مشکلات آن بپردازند.^(۵) این مقاله عمدتاً به این موارد می‌پردازد.

طبقه و ابزار تولید

اصطلاح طبقه با آثار کارل مارکس عجین است و اگر چه وی آغازگر تحلیل طبقاتی نبود اما مع‌الوصف به آن معنا، عمق و جاذبه بخشید. قطع نظر از این نکته، در تمام آثارش موردی دیده نمی‌شود که وی سعی کرده باشد یک تعریف صریح و بحثی عمیق از مفهوم طبقه که اهمیتی محوری برای نظریه‌اش دارد، ارائه کند. دقیق‌ترین بحث وی در فصل ۵۲ "سرمایه" است، آنجا که به بررسی طبقه می‌پردازد.^(۶) با این همه آثار مارکس بصیرتهای گوناگونی به مفهوم طبقه وی می‌بخشد و تفسیرهای عالی دارندورف و اسوفسکی این موضوع را عمیقاً روشن نموده است. دیدگاه طبقاتی مارکسی که در سراسر نوشته‌هایش تجلی دارد، رابطه طبقات با ابزار تولید را اساس تعریف و تعیین طبقات می‌داند. از دید مارکس پایه طبقات در همین جا نهفته است، چون این نظام اقتصادی است که نظام محوری محسوب می‌شود. صریح‌ترین عبارات مارکس در رابطه با مفهوم طبقه مؤید این نکته در کنار این واقعیت است که گر چه عامل اقتصادی محوری است، اما شبکه‌های اجتماعی، سیاسی و ذهنی هیچگاه نادیده یا دست‌کم گرفته نشده‌اند. مفهوم ساختار طبقاتی مارکس اساساً یک مفهوم دوتایی است، گر چه می‌توان شواهدی را در جهت اینکه وی به درکی از سلسله مراتب طبقات رسیده بود، ارائه کرد، مع‌الوصف وی نظریه و آثار خود را حول تقابل اجتناب ناپذیر نیروهای اساساً متخاصم پی‌ریخته بود. حاصل و نتیجه این تخاصم و ستیز، تبیین‌کننده پویایی دگرگونی در طول تاریخ است.

استفاده مارکس از مفهوم طبقه و ویژگیهای مفید و متناسبی را در بردارد که غالباً تا کنون دور ریخته، تحریف و یا نادیده انگاشته شده است. در وهله اول دلمشغولی مارکس عمدتاً نیروها، روابط و روندها بوده است. مارکس که حتی کمترین اهمیت را برای توصیف ایستا (از مسایل) قایل نبود، عام‌ترین و عمیق‌ترین نیروی اصلی حرکت را در طبقه می‌یافت. این تأکید روی روابط بنیادین طبقه با فرایندهای دگرگونی انقلابی است که سهم عمده مارکس محسوب می‌شود. طبقه دلالت بر ستیز می‌کند و ستیز نیروی محرکه دگرگونی است. به طور خلاصه از دید کارل مارکس طبقه مفهومی اساسی برای تحلیل یک جامعه در حال تغییر است.

نظریات مارکس تا حد زیادی بوسیله جامعه‌ای که وی مشاهده و در آن زندگی می‌کرد شکل گرفت - اروپای قرن نوزدهم و در حین مراحل حاد صنعتی شدن. بسیاری از مطالبی که

وی بیان داشته و برداشت می‌شود با نیازهای این مقاله که درباره جوامع مسلمان شرقی مبتنی بر کشاورزی است، تناسب ندارد. آثار مارکس در مورد چیزی که وی "جوامع آسیایی" می‌نامد بیانگر فقدان آشکار تحلیل طبقاتی است. در ارجاعات گاه و بیگاه وی به چین، هندوستان و روسیه، مارکس روابط طبقاتی این جوامع را مورد بحث قرار نداده است. در واقع تأکید وی بر اهمیت و قدرت دولت و سازمان دیوانسالاری به مثابه طبقات حاکم بود. به زعم کارل ویتفولگ: "این فرمول‌بندی برای کسی که نوعاً خواهان و بدنبال تعریف طبقات اجتماعی بوده است، کسی که استفاده از نظراتی همچون کالا و دولت را وقتی روابط انسانی (طبقاتی) غالب تبیین نشده رها شوند، به مثابه شیء‌نگری"^(۹) همراه‌کننده تلقی می‌کرد، عجیب به نظر می‌رسد"^(۱۰). در مقالات خود در دلیلی تریبون، مارکس جوامع آسیایی را به گونه‌ای می‌بیند که هم بر غرب صنعتی شده اثر می‌گذارند و هم از آن تأثیر می‌پذیرند. روابط طبقاتی غربی (بویژه نوع انگلیسی آن) حتی در اینجا نیز مورد تأکید واقع شده است.^(۱۱)

تأکید نهایی بر اقتصاد در تعریف و تعیین طبقه احتمالاً بی‌کفایتی اساسی تحلیل طبقاتی مارکسی محسوب می‌شود، چون مفهوم طبقه را محدود و محصور نموده، و کاربرد آن را برای جوامعی که پایه‌ها یا روابط قدرت دیگری دست‌اندرکار هستند، تقلیل می‌بخشد. در خاورمیانه، نفوذ سیاسی، مهارت شخصی، تبار دینی و مقدس و آموزشهای سنتی در تأثیرگذاری بر ساختار اجتماعی، جایگزین ثروت می‌شوند. در سرزمینهایی که با کمبود و نسبتاً ثروت مادی ناچیز مواجه هستند، علاوه بر ثروت مادی، ارزشهای دیگر، منبع رقابت و قشربندی می‌شوند. روابط تعیین‌کننده متضمن شیوه‌های مانور و ترفند بازی است تا شیوه‌های تولید. این وضعیت به وجود آورنده نرخ بالایی از تحرک اجتماعی است که به نوبه خود جوامع اسلامی سنتی را کش‌دار و انعطاف‌پذیر می‌کند. چارچوب مارکسی قویاً این پدیده و همچنین جنبشهای گروهی دیگر را که در شکل‌گیری نظامات اجتماعی و سیاسی خاورمیانه محوری هستند، نادیده می‌گیرد. در نهایت، تحلیل مارکس، ساختار طبقاتی را بیش از اندازه ساده می‌کند و منجر به کنار زدن چندین گروه و طبقه کلیدی که رشد و ظهور آنها محور اصلی نظریه را تشکیل نمی‌دهد، می‌شود.

یکی از بهترین شاخصهای مشکلاتی که تحلیل طبقاتی مارکس برای مطالعات سیاسی - اجتماعی معاصر با آن روبروست به رویکردهایی که اخیراً از سوی نظریه پردازان سوسیالیست و تجدید نظر طلب اتخاذ شده، برمی‌گردد. بویژه، محققان اروپای شرقی اخیراً توجه زیادی به مفهوم طبقه از خود نشان داده‌اند. در سال ۱۹۶۳ رئیس جمهور، گوملکا به روشنفکران لهستان

در جهت توصیف جامعه بر پایه جامعه‌شناسی قشریندی بورژوازی غربی هشدار می‌دهد و توصیه می‌کند که در عوض از تعریف تحلیلی طبقاتی مارکس استفاده نمایند. قطع نظر از این هشدار تلاش ناچیزی در مورد بازنگری مفهومی واژه طبقه صورت گرفته است. تلاشها عمدتاً معطوف به بررسیهای نظری ادبیات طبقه بوده و مطالعات موحود به ظهور طبقات جدید در جامعه توجه دارند. محققان روسی در ارزیابیهای مجدد، شهادت کمتری از خود نشان داده‌اند، به جای آنکه مفهوم اساسی مارکس را تعریف مجدد نمایند، تلاش نمودند تا آن را برای پاسخ به نیازهای روز کش داده و بسط دهند. لذا، عملاً تمام گروهها و طبقات بالقوه انقلابی، طبقات کارگری لحاظ شدند. اصطلاحاتی چون نیمه پرولتاریا، پرولتاریای ابتدایی، و پرولتاریای تجاری - اداری، بیانگر تلاشی برای تحت پوشش گرفتن طبقات متوسط متخصص^(۱۲) حقوق بگیر در ذیل طبقه کارگر است. جامعه‌شناسان شوروی نیروی فیزیکی و فکری را یکسان گرفته، اضافه می‌کنند که شاغلان یقه سفید به هیچ‌وجه تفاوتی با کارگران ندارند.^(۱۳)

تا حدی غیر مؤثر بودن ایدئولوژی مارکسیسم در خاورمیانه، ناشی از تلاشهایی برای نگرستن به این منطقه برحسب مقولات سنتی مارکسیستی است. علاوه بر بندبازان نظری که شرحشان در بالا آمد، متفکران شوروی تا آنجا پیش رفته‌اند که تمام نیروهای ملی و حتی تمام طبقات اجتماعی خاورمیانه را جزئی از پرولتاریا بدانند.^(۱۴) در جایی دیگر بر نقش کلیدی انقلابی بورژوازی ملی تأکید داشته، در حالی که در مواردی دیگر طبقات و نبرد طبقاتی را حایز درجه دوم اهمیت در خاورمیانه قلمداد می‌کنند.

طبقه و اقتدار

بعد از دو دهه که مطالعات توصیفی قشریندی اجتماعی بر رویکرد طبقاتی در ایالات متحده سیطره داشت، یک جامعه‌شناس آلمانی مطالعه‌ای را در سال ۱۹۵۹ ارائه نمود و ناقوس بازیینی تحلیلی مفهوم طبقه را به صدا در آورد. رالف دارندورف در کتاب طبقه و نبرد طبقاتی در جامعه سرمایه‌داری نیاز بازگشت به مفهوم طبقه کارل مارکس و هم چنین نیاز به تعریف مجددی که نارساییهای مفهوم مارکس را بهبود بخشد، گوشزد نمود.

قطع نظر از صراحت بخشیدن و مرتبط نمودن بسیاری از مفاهیم کلیدی و کمکهایی که تاکنون در زمینه تحلیل طبقاتی نموده است، دارندورف دو کمک دیگر نیز به تحلیل طبقاتی نموده است: الف) تفاوت بین طبقه به عنوان یک مفهوم تحلیلی و قشر به عنوان یک مفهوم توصیفی، ب) جایگزینی روابط اقتدار به جای عامل تعیین کننده اقتصادی مارکس. در سراسر کتاب طبقه و ستیز طبقاتی، دارندورف معتقد است که خلط طبقه و قشر در غرب منجر به محو

واقعی طبقه به عنوان یک ابزار مفهومی - تحلیلی شده است. دارندورف می‌نویسد: "بهرحال می‌توان طبقات مارکس را تفسیر، گسترش یا بهبود بخشید اما نه به عنوان لایه‌هایی در یک نظام سلسله مراتبی اقشار که بوسیله تمایزات درجه‌ای تفکیک شده‌اند."^(۱۵)

دارندورف طبقات را گروه‌های در حال ستیز تعریف می‌کند که توسط توزیع متمایز اقتدار در "مؤسسات هماهنگ شده الزام آور"^(۱۶) به وجود می‌آیند.^(۱۷) کلید اساسی در این تعریف در مفهوم اقتدار نهفته است که در اصطلاحات دارندورف یک رابطه مشروع فرادستی و فرودستی است که می‌تواند بر پایه‌های متعددی - مالکیت دارایی یا شیوه‌های تولید - استوار باشد. قشریندی بر پایه اقتدار از سوی دلبیو و سولوفسکی نیز مورد تأکید قرار گرفته است، وی اظهار می‌دارد "اگر هر گونه ضرورت کارکردی برای قشریندی موجود باشد، این ضرورت قشریندی برحسب معیار اقتدار است و نه ملاک امتیاز مادی یا احترام و منزلت."^(۱۸)

گرچه مفهوم سازی دارندورف از اقتدار سهم عمده وی در ادبیات طبقه محسوب می‌شود، اما از نظر مقاله ما به دلایل با اهمیتی کافی به نظر نمی‌رسد. احتمالاً به خاطر دلمشغولی‌اش نسبت به مؤسسات صنعتی، دارندورف طبقه را از زاویه گروه‌های مشترک المنافع می‌بیند و حتی آنها را از این زاویه تعریف می‌کند. وی صراحتاً اظهار می‌دارد که دلمشغولی وی نسبت به طبقه از زاویه جامعه و حتی بخشهای جامعه نیست بلکه تنها از زاویه مؤسسات و عمدتاً مؤسسات هماهنگ شده الزام آور است. طبقات اجتماعی همیشه گروه‌های در حال ستیز^(۱۹) بوده و گروه‌های مشترک المنافع، کارگزاران واقعی ستیزهای گروهی‌اند.^(۲۰) شناسایی تفاوت بین طبقه و گروه کارمشکلی است، بویژه وقتی که طبقه را یک نوع گروه بدانیم.^(۲۱) این ابهام وقتی که دارندورف تلاش می‌کند تا این مفاهیم را در مطالعه ساختار طبقاتی در حال تغییر بکارگیرد، آشکار می‌شود.^(۲۲)

به خاطر تأکیدی که بر مؤسسات خاص داشته است، دارندورف تعریف خود را عمدتاً حول روابط اقتدار بنا نهاده است. همان گونه که در بالا بدان اشاره شد، این سهم برجسته وی محسوب می‌شود. از دید دارندورف، اقتدار، قدرت مشروع است که در نهایت و در اساس به مؤسسات هماهنگ شده الزام آور مرتبط است. همچنین اقتدار به موقعیتهای یا نقشهای اجتماعی برمی‌گردد، اما قدرت اساساً با شخصیت افراد پیوند دارد. در حالی که قدرت یک رابطه واقعی است اقتدار یک رابطه مشروع است.^(۲۳) این مفهوم سازی، روابط فرادستی - فرودستی را که خارج از مؤسسات (مؤسسات کمتر هماهنگ شده الزام آور) هستند را در نظر نمی‌گیرد، و لذا سهمی ناچیز در تحلیل جوامعی دارد که روابط واقعی مهم‌تر از روابط مشروع بوده و شخصیتها

حداقل از اهمیتی همسان با موقعیتهای رسمی برخوردارند. یک چنین فرمول‌بندی تنها از تناسب غیر مستقیمی برای خاورمیانه برخوردار است، یعنی جایی که مشروعیت هنوز تثبیت نگردیده، جایی که شخصیت‌گرایی درون سلسله بهم بافته‌ای از گروه‌های غیر تأسیسی^(۲۳) تفوق دارد.

معلوم نیست که دارندورف همیشه خواسته باشد که مفهوم را تا این اندازه محدود نماید. برای نمونه وی اظهار می‌دارد که نابرابری اساسی در ساختار اجتماعی و عامل مؤثر مستمر در ستیز اجتماعی، نابرابری قدرت و اقتدار است که به طور اجتناب‌ناپذیر همراه با سازمان اجتماعی است.^(۲۵) در اینجا و جاهای دیگر، مؤلف بین قدرت و اقتدار پیوند می‌زند. واقعیتی که با توجه به تمایزات ایجاد شده بین این دو مفهوم نسبتاً شگفت‌انگیز می‌نماید. آشکار است که در بررسی دارندورف روابط کلیدی در مورد تعریف مفهوم طبقه دربرگیرنده اقتدار است و نه قدرت، و اگر بعضاً قدرت را وارد طرح می‌کند، می‌تواند به این علت باشد که نظریه پرداز ما گهگاه روابط اقتدار را بیش از اندازه محدود یافته است.

طبقه و قدرت

تصور عمومی راجع به تفاوت قدرت و اقتدار این است که اقتدار، قدرتی مشروع، رسمی، قانونی، بحق، یا تأیید شده است.^(۲۶) اقتدار همتای نهادی شده قدرت است.^(۲۷) محققانی که بر الگوهای اقتدار تأکید دارند، متخصصان سیاست و جامعه صنعتی غرب هستند. در یک چنین جوامعی، نقش نهادها و مؤسسات رسمی از برجستگی ویژه‌ای برخوردار است و حفظ حریم، پایبندی به قانون، تفکیک کارکردی و توزیع اقتدار از تناسب و اهمیت بالایی برخوردار است. در بسیاری از نواحی عالم، نظام‌های اجتماعی و سیاسی بر پایه روابط غیررسمی و در حال انتقال بنا شده است. برای نمونه در جوامع خاورمیانه، مرزها به ندرت ثابت و تفکیک شده هستند؛ الگوهای مشروعیت و پایبندی به قانون هنوز در میانه راه هستند؛ آن چه که قانونی است از حداقل اهمیت برخوردار است؛ و انجمنها و مؤسسات معدود بوده و در عمل نامؤثر هستند. لذا نباید تعجب کرد که مفهوم و تصور ما از طبقه حول تعامل و رابطه متقابل می‌چرخد تا ترسیم مرزها و تمایزات دقیق.

در سال ۱۹۵۹ لئونارد ریزمن به هنگام بازنگری اثر مارکس و بر دراین زمینه تلاش نمود تا طبقه را از زاویه قدرت تعریف کند:

“تأکید بر قدرت، که محتوای نظریه قشربندی و بر بدان وابسته است، تقریباً توسط بسیاری از جامعه‌شناسان نادیده گرفته شده است. نظریات و طرح‌های

تحقیق نه تنها به سیستم مورد نظر و بر نپرداخته، بلکه با مفهوم قدرت به مشابه مفهومی محوری در مطالعات مربوط به طبقه نیز توجه نشده است.^{۳۸}

اگر چه جامعه‌شناسی آمریکایی بر منزلت و اقتصاد در تعریف طبقه تأکید دارد، بررسی عمیق‌تر نشان می‌دهد که بُعد قدرت همیشه به گونه‌ای مورد توجه بوده است، هر چند از تأکید کافی برخوردار نبوده است.^{۳۹} علی‌رغم این نکته، محققان برجسته‌ای همچون اس. ان. ایزنشتاد، سیمور مارتین لپیست، هانس ال، زتربرگ، گرهارد لنسکی، مانفرد هالپرن و ریچارد ان. آدامز، قشریندی را از زاویه قدرت مورد تأکید قرار داده‌اند.^{۴۰}

با توجه به اهداف این مقاله، طبقات بزرگترین تجمعات افراد تعریف می‌شوند که بوسیله شیوه‌های یکسان اشتغال و در اختیار داشتن قدرتهای مشابه برای حفظ، تعدیل یا جایجایی روابطی در میان این تجمعات، وحدت می‌یابند. کشف بزرگترین تجمعات افراد که بوسیله شیوه‌های مشابه اشتغال و برخورداری از این نوع از قدرت وحدت می‌یابند، یک مسأله تجربی و عینی است. در خاورمیانه، سنتاً این طبقات عبارتند از: طبقه حاکم، طبقه متوسط دیوانسالار، طبقه متوسط بورژوازی، طبقه متوسط روحانیت، طبقه کارگر سنتی، طبقه دهقان و طبقه چادرنشین. در قرن بیستم شاهد ظهور دو طبقه جدید دیگر نیز هستیم: طبقه متوسط متخصص و طبقه کارگر صنعتی.

مفهوم پراهمیت قدرت در اینجا راجع است به قدرت تحت نفوذ قرار دادن و کنترل رفتار دیگران.^{۴۱} این توانایی می‌تواند همانگونه که بر مانور شخصی غیر مستقیم و اغوای لفظی تکیه دارد، بر تهدید مستقیم، تقاضای تحمیلی یا تحریکات و تشویقات اقتصادی نیز متکی باشد. منابع قدرت را می‌توان در نظامهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، آموزشی، دینی یا روانشناختی جستجو نمود.

یکی از محققان بزرگ جامعه اسلامی اظهار می‌دارد: "نفوذ سیاسی، قدرت نظامی، رتبه اداری، ثروت، تولد و تحصیل، در هر ترکیب ممکن، یکدیگر را در تعیین موقعیت فرد در جامعه تقویت یا خنثی می‌کنند."^{۴۲} در خاورمیانه، بعد اقتصادی قشریندی به ندرت از اهمیت اساسی برخوردار بوده است و بسیار بیش از آنکه ثروت به قدرت بینجامد قدرت به ثروت انجامیده است.^{۴۳} متداول‌ترین ابعاد قدرت که مشخصه الگوهای اقتصادی - اجتماعی خاورمیانه است عبارت است از: ۱) معامله‌های متقابل که در آن یک نفر دیگران را متقاعد می‌سازد تا در برابر پاداش، تسلیم خواسته‌های او شوند،^{۴۴} ۲) موقعیتهای تصمیم‌گیری، جایی که یک نفر، محیط تصمیم‌گیری و طبعاً تصمیمات اخذ شده را کنترل می‌کند،^{۴۵} ۳) روابط مبتنی بر مدیون کردن

افراد، مواقعی که در جهت دلخواه دیگران به این امید که روزی جبران شود، کاری صورت می‌گیرد. ۴) رفتار احترام آمیز که موجب جلب اعتماد شده و بدین وسیله موضع قابل انتقاد و آسیب‌پذیر را شکل موجه‌تر و متنفذتری می‌بخشد؛ ۵) مبادلات اطلاعاتی که متضمن بده بستان اطلاعات با درجات گوناگونی از دقت و اهمیت است؛ ۶) روابط چانه‌زنی که متکی بر بلوف زدن (قیی آمدن)، شایعه و مشتبه کردن و تصویر غلط دادن از مسایل است. (۳۶)

در خاورمیانه، موقعیت قدرت شدیداً با کارکرد شغلی پیوند دارد. این پیوند تا حدی بدین خاطر است که شیوه اشتغال فرد عمیقاً فرصتهای عمل در محیطهای فوق را گسترش داده یا محدود می‌کند. برای نمونه ثابت شده است که مشاغل نظامی، روحانی و دیوانسالار، عرصه‌های موثری برای انواع روابط قدرت مذکور در جامعه اسلامی هستند. پیوند نزدیک بین قدرت و اشتغال می‌تواند یکی از نتایج توسعه تاریخ اسلام و تأکیدات اولیه پیامبر ﷺ مبنی بر تقسیمات شغلی اجتماع باشد. یکی از پایه‌های نخستین قشریندی، کارکرد شغلی ویژه‌ای بوده است که مؤننان به هنگام منصوب شدن در یک سلسله مراتب کمابیش معینی از مشاغل اعمال می‌نمودند. (۳۷)

به هر حال کافی نیست طبقه را تنها از زاویه موقعیت قدرت - اشتغال تعریف کنیم، چون این امر به تنهایی معنای ناچیزی افاده می‌کند. نه منجر به گزاره‌های با اهمیت یا فرضیه‌های معنادار می‌شود و نه بصیرتی به ما در مورد جوامعی می‌دهد که ساختار اجتماعی‌شان مدام در حال تغییر است. مفهوم قدرت ذاتاً باید به یک مسأله یا وظیفه خاص ادغام شود و بدین وسیله است که ارزش تبیین کسب می‌کند. در این حالت، این قدرت است که باید برای حفظ، تعدیل یا انتقال روابط جمعاعات مشابه در ارتباط با یکدیگر بکار گرفته شود. به طور خلاصه، قدرت را باید از منظر روابطی دید که طبقات نسبت به یکدیگر از زاویه یک ساختار اجتماعی تحول یابنده دارند.

طبقه و گروه

تحلیل طبقاتی مانع مطالعه گروهها نمی‌شود، چون گروهها بازتاب عمیقی روی روابط طبقاتی و ساختار طبقاتی دارند. با بررسی نقش گروهها به مثابه جزو هماهنگ چارچوب طبقاتی، قادر خواهیم بود تا دید روشنی نسبت به فرایندهای استمرار و دگرگونی که مشخصه ساختار اجتماعی است، داشته باشیم. تحلیل بین طبقاتی و درون طبقاتی، یک تحلیل گروهی است، و به کنکاش در مورد آگاهی طبقاتی و انسجام یاری می‌رساند. خانواده و گروههای مذهبی و قبیله‌ای نقش برجسته‌ای در شکل دادن به فرآیندهایی که سیاست و جامعه خاورمیانه را

ساخته‌اند، دارند. لذا گروه را باید در رابطه با طبقه تعریف کرد.

کسانی که جوامع غیر غربی را از زاویه گروهها مطالعه نموده‌اند، در دستیابی به جوهر فرایندهای سیاسی - اجتماعی این حوزه‌ها ناکام مانده‌اند. دلیل عمده این ناکامی تأکیدی است که بر نهادهای رسمی و جمعهای انجمنی و تأسیسی صورت گرفته است. یکی از ثمرات کار گابریل آلموند این است که طرحی کلی از گروههای مشترک المنافع را فراهم می‌آورد که می‌توان آن را به طور تطبیقی به کار گرفت.^(۳۸) اما با این همه به طور بلاشروط بر گروههای تأسیسی مشترک المنافعی تأکید دارد که در نظامهای دموکراتیک غربی از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. به طور عمده در نواحی کمتر توسعه یافته و علی‌الخصوص در خاورمیانه، گروه تأسیسی کاملاً سازماندهی و مرز بندی شده از اهمیت حاشیه‌ای برخوردارند.

در تلاشی برای بکارگیری دسته‌بندی گروهی آلموند برای یک حوزه در حال توسعه، میرون وینر توجه خاص به گروهی نمود که آلموند تحت عنوان گروه تأسیسی مشترک المنافع مورد تأکید قرار داده بود.^(۳۹) در انجام این کار، وی نه تنها گروههای غیر تأسیسی بلکه گروههای سازمانی را نیز از رده خارج نمود. فرد دبلیو. ریگس اظهار می‌دارد که بوسیله نادیده گرفتن گروههای سازمانی وینر از روی عمد مراکز کلیدی تصمیم‌گیری در هندوستان را حذف نموده است.^(۴۰) اما بهر حال سهم عمده‌ای نصیب مطالعه وینر شده است و این به خاطر آن است که اثر وی تحلیل فوق العاده‌ای از گروههای تأسیسی در هندوستان به ارمغان آورده است.

ریگس یک الگوی "دو محوری"^(۴۱) را فرا می‌خواند، الگویی که بتواند بین ساختارهای رسمی یا مؤثر، بین آنچه به لحاظ آرمانی توصیف می‌شود و آنچه واقعاً رخ می‌دهد، تمایز قایل شود.^(۴۲) وی اشاره می‌کند که لئونارد بیندر، با در نظر گرفتن نفوذ گروههای سازمانی در مطالعه‌اش راجع به ایران گامی فراتر در جهت صحیح برداشته است.^(۴۳) تز ارائه شده در این مقاله این است که در تحلیل بسیاری از جوامع در حال توسعه، ضروری است که حتی از این گام هم فراتر رفت. و بر آن دسته از گروهها تمرکز نمود که از حداقل سازماندهی برخوردار بوده و کمتر آشکار هستند. در خاورمیانه اینها مؤثرترین ساختارها را تشکیل می‌دهند.

به خاطر شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فنی تشکیلات، گروههای غیر رسمی یا غیر تأسیسی اغلب بسیار تعیین کننده هستند. این شرایط شامل سطح خاصی از همکاری و اعتماد، رهبری شایسته، اعضای متعهد، تأمین مالی کافی و تحمل سیاسی نیز می‌شود. برای نمونه در ایران چهار شرط (فوق الذکر) تشکیلات به ندرت وجود دارد، چون جامعه بر پایه روابط غیر رسمی شخصی بنا شده است که به بهترین شکل در قالب یک سلسله بهم بافته

عظیم‌الجثه‌ای از دسته‌ها یا گروه‌های کاملاً غیر رسمی معروف به دوره‌ها (محافل) متجلی است. در این دوره‌هاست که تصمیمات اخذ شده و کسب و کار به انجام می‌رسند.^(۴۳) لذا مفهوم گروه در این مطالعه باید گروه غیر رسمی فوق‌العاده با اهمیت را مورد توجه قرار دهد، چون این گروه بشدت با طبقه و دگرگونی در خاورمیانه مرتبط است.

در این مقاله گروه تجمعی از افراد تعریف می‌شود تا تجمعی از طبقات، که در تعقیب منافع مشترک به گونه‌ای با یکدیگر تعامل می‌نمایند. از این منظر، گروه یک مقوله جنبی و حاشیه‌ای^(۴۵) است. این امر برای خاورمیانه مشکل خاصی ایجاد نمی‌کند چون تحلیل باید محدود به تجمعاتی شود که مردم خاورمیانه به عنوان گروه می‌شناسند. قطع نظر از گروه غیر رسمی، این تعریف جا برای تجمعات قومی، مذهبی، قبیله‌ای و خانوادگی نیز باز می‌گذارد.

ساختار طبقاتی خاورمیانه

خطوط اصلی ساختار طبقاتی

”وَأَعْلَمُ أَنَّ الرِّعِيَّةَ طَبَقَاتٌ لَا يَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ، وَلَا غِنَى بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ؛ فَمِنْهَا جُنُودُ اللَّهِ، وَمِنْهَا كُتَّابُ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ، وَمِنْهَا قُضَاةُ الْعَدْلِ، وَمِنْهَا عِبَالُ الْأَنْصَافِ وَالرَّفِيقِ، وَمِنْهَا أَهْلُ الْجِزْيَةِ وَالْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَمُسْلِمَةِ النَّاسِ، وَمِنْهَا التَّجَارُ وَ أَهْلُ الصَّنَاعَاتِ، وَمِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَالْمُسْكِنَةِ، وَكُلُّ قَدْ سَمِيَ اللَّهُ لَهُ سَهْمَةٌ، وَوَضَعَ عَلَى حِدِّهِ وَفَرِضَةً فِي كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - عَهْدًا أَمِنَهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظًا“

و بدان که رعیت را صنف‌هاست که کار برخی جز به برخی دیگر راست نیاید، و برخی از برخی دیگر بی‌نیازی نشاید. از آنان سپاهیان خدایند و دبیران که در نوشتن نامه‌های عمومی و یا محرمانه انجام وظیفه نمایند. و از آنها داورانند که کار به عدالت دارند و عاملانند که کار به انصاف و مدارا رانند، و از آنان اهل جزیه و خراج‌اند، از زمین و مسلمانان. و بازرگانانند و صنعتگران و طبقه فرودین از حاجتمندان و درویشان. و خدا نصیب هر دسته را معین داشته و میزان واجب آن را در کتاب خود یا سنت پیامبرش (ص) نگاشته، که پیمانی از جانب خداست و نگهداری شده نزد ماست.^(۴۴) (نهج‌البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، تهران:

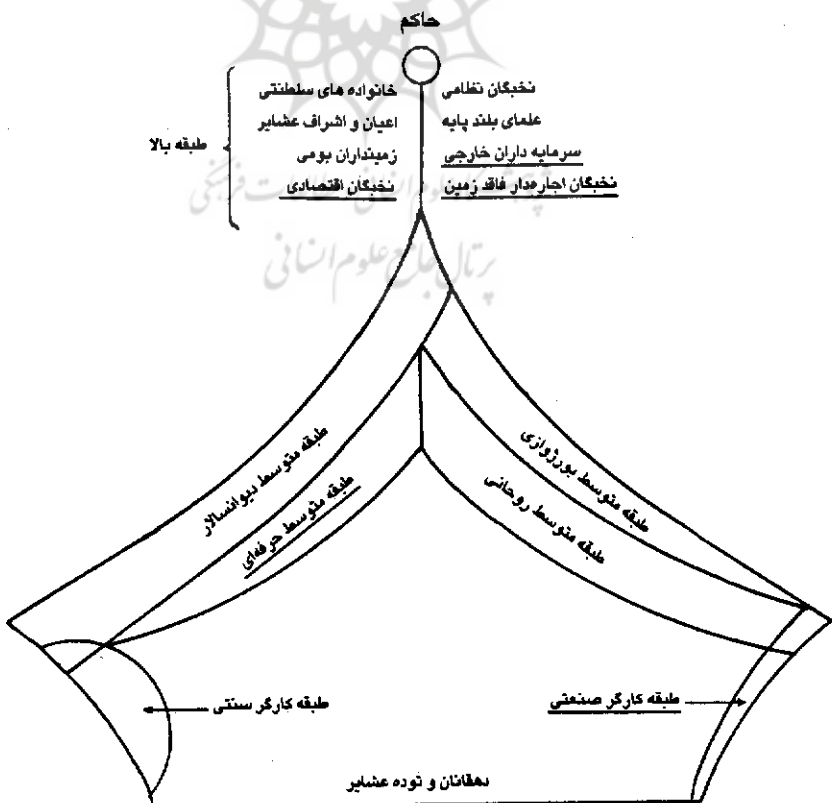
انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۰، ص ۵۳).

همان گونه که از عبارات داماد پیامبر ﷺ و یکی از رهبران بزرگ مسلمانان برمی‌آید، جامعه اسلامی وجود نابرابری و برابری را پذیرفته است. این تباین ظاهری در سراسر نظریه

سیاسی اسلامی متجلی است و آدمی را نسبت به انعطاف پذیری دیالکتیکی خاص که ذاتی ساختار طبقاتی خاورمیانه است هشیار می نماید. جی. ای. وان گرونبوم اظهار می دارد که برابری ایمانی مسلمان با هم کیشان خود الزاماً شامل قشریندی اجتماعی درون اجتماع اسلام نمی شود. (۴۷)

شکل ۱ بیانگر نموداری از ساختار طبقاتی جوامع اسلامی است. این نمودار منطبق با طرحی است که توسط گرهارد لسنکی ارائه شده و شکل توسعه یافته تصویر هرمی از جامعه است. این نمودار ضمن آنکه توزیع قدرت را نشان می دهد، این احساس که طبقات چیزی بیش از لایه های رویهم انباشته شده نیستند را کنار می زند. لسنکی اظهار می دارد که این نمودار متداخل بیانگر آن است که ساختار طبقاتی متشکل از یکسری قشرهای مجزا و منفک از یکدیگر به مفهوم زمین شناختی آن نیست. (۴۸) این نمودار شکاف عظیمی که طبقات بالا و پایین را از یکدیگر جدا می کند را نیز روشن می سازد.

شکل ۲. تصویری توصیفی از ساختار طبقاتی خاورمیانه اسلامی
(زیر گروهها و طبقات جدید خط کشیده شده است)



اگر گونه‌ای از نجیب زادگی^(۳۹) را بتوان در اسلام یافت، عمدتاً برخاسته از اهل بیت و اصحاب پیامبر ﷺ است.^(۵۰) به طور کلی، طبقه حاکم سنتی را می‌توان به شش مؤلفه تقسیم نمود: (۱) حاکم (سلطان، شاه، شیخ)، (۲) خانواده‌های حاکم، (۳) اشراف عشایر، (۴) زمینداران بومی، (۵) علمای بلند پایه حامی نظام^(۵۱) و (۶) نخبگان نظامی. همانگونه که نمودار نشان می‌دهد، نخبگان اقتصادی درون زا و نخبگان بهره‌گیر و اجاره‌دار^(۵۲) فاقد زمین اخیراً جزو طبقه بالا شده‌اند. همچنین گروهی از صاحبان صنایع و تجار خارجی هستند که با دیگر گروههای طبقه بالا ترکیب شده و طبقه حاکم بومی را تقویت و حمایت می‌کنند. تحولات ایجاد شده در ترکیب طبقه حاکم در طی دو قرن اخیر با پیدایش وسیع نفوذ خارجی و اکتشاف نفت در خاورمیانه پدید آمده است.

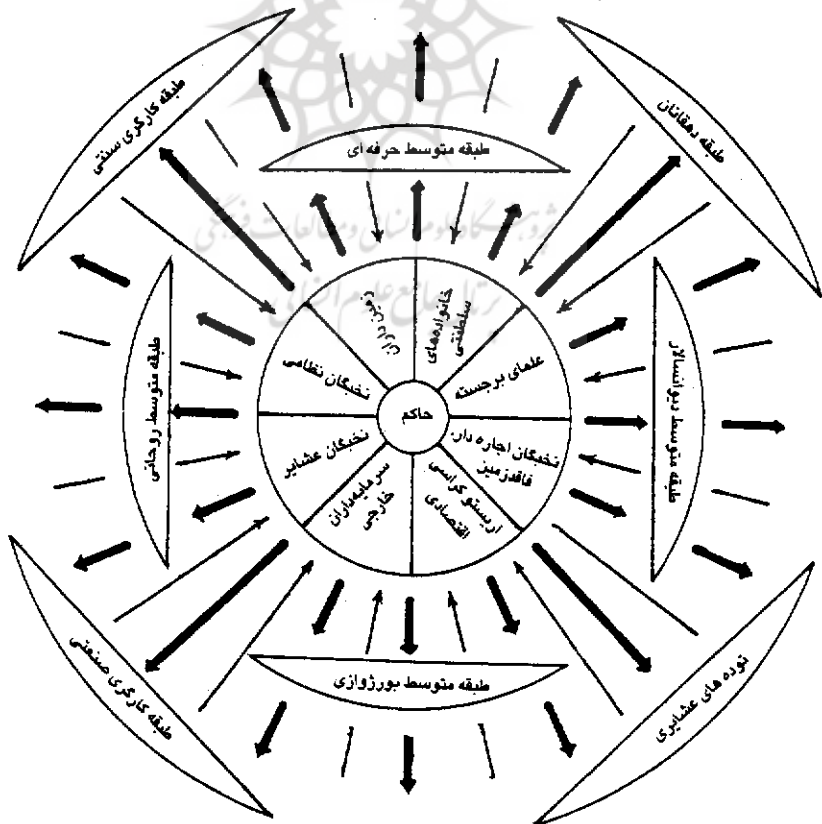
طبقات متوسط سنتی عبارتند از: طبقات دیوانسالار، بورژوازی و روحانیت. این طبقات که به خاطر برخورداری از موقعیتهای قدرت همسان، متوسط محسوب می‌شوند، بیانگر سه شیوه متفاوت اشتغال هستند. این طبقات قرن‌ها موجودیت داشته و عناصری هستند که از نظام آموزشی مذهبی سنتی بهره‌مند گردیده و آن را تحت کنترل دارند. طبقه متوسط دیوانسالار بیشتر از بقیه با طبقه حاکم تداخل دارد، در حالی که طبقه متوسط روحانیت^(۵۳) در تماس بیشتری با توده‌هاست. طبقه متوسط بورژوازی متشکل از تجار، بازرگانان و کسبه‌اند و مرکز فعالیتشان بازار است. گرچه توصیفات تاریخی در مورد ساختار طبقاتی خاورمیانه نوعاً این بورژوازی را نادیده گرفته است، محققان معاصر به این طبقه توجه کرده‌اند.^(۵۴) در دو دهه اخیر شاهد پیدایش طبقه متوسط متخصص بوده‌ایم که اعضایش موقعیت قدرت خود را مرهون مهارتها و استعدادهایی می‌دانند که به خاطر برخورداری از آموزش مدرن از آن بهره‌مند شده‌اند.

جامعه خاورمیانه عمدتاً از دهقانان، کوچروان و کارگرانی تشکیل شده است که طبقات پایین محسوب می‌شوند. از لحاظ حجم، طبقات دهقان و کوچرو، طبقه کارگر را تحت الشعاع خود قرار داده‌اند. مطالب زیادی در مورد فقر، وابستگی، بیماری و جهالت طبقه دهقان نوشته شده است. طبقه کارگر سنتی شامل پیشخدمتان و کارگران دستی از یکسو و صنعتگران و استادکاران از سوی دیگر است. گرچه موقعیت این گروهها مستمراً بدتر شده است، اما در مقایسه با دهقانان به نسبت از قدرت بیشتری برخوردارند. توسعه صنعت و فرآیند شهرنشینی منجر به پیدایش و رشد یک طبقه کارگر صنعتی شهری شده است. این طبقه هنوز در مرحله جنینی خود به سر می‌برد، اما موقعیت استراتژیک آن در شهرهای بزرگ و آگاهی اجتماعی اعضایش آن را بالقوه به یک نیروی قابل انفجار تبدیل نموده است.

تحلیل ساختار طبقاتی

ساختار طبقاتی در خاورمیانه اسلامی در پوششی مستمر، بافت بهم پیوسته‌ای دارد و از لحاظ سنتی برخوردار از یک انعطاف پذیری غیر عادی است. این انعطاف دقیقاً مرتبط با الگوهای گروهی درون طبقاتی و همچنین روابط بین طبقاتی و فرایندهای تحرک است. وجه مشخصه روابط طبقاتی خاورمیانه الگوهای ناموزون سلسله مراتبی اما بشدت دو جانبه قدرت است. شکل ۲ بیانگر نموداری از این نظام است. گرچه افراد گروههای متعلق به طبقات، درون و بیرون از محافل هم مرکز قدرت حرکت می‌کنند، اما طبقات خود، در سلسله مراتب کلی باقی می‌مانند. این بدان معناست که سیر و جریان قدرت همواره از طبقات بالا به پایین، وزین‌تر و شدیدتر است و طبقات پایین دایماً در موقعیت قدرت نامطلوب جای گرفته‌اند.

شکل ۲. تصویری تحلیلی از ساختار طبقاتی خاور میانه اسلامی
(تنها جریانات اساسی قدرت عمومی مشخص شده اند)



الگوی دیالکتیکی که وجه مشخصه روابط فردی، گروهی و طبقاتی در خاورمیانه است منجر به نظامی می‌شود که توازن تعارضها را تضمین می‌کند.^(۵۵) برای نمونه طبقات متوسط با یکدیگر و همچنین با طبقات حاکم و دهقان وارد نبردی زنده و خلاق می‌شوند. طبقه روحانیت، موقعیت مذهبی با منزلت و کنترل نظام آموزشی سنتی را حفظ می‌کند. طبقه متوسط بورژوازی همیشه از ابزارهای چانه‌زنی مالی و اقتصادی برخوردار است، در حالی که طبقه دیوانسالار از یک موقعیت سیاسی - اداری بهره‌مند است. همواره در ارتباط با مواجهات، عامل مهارکننده ثابتی در میان این طبقات وجود دارد که این طبقات از این ابزارها برای مهار فعالیتهای طبقه حاکم علیه خود نیز استفاده می‌کنند. طبقات با قدرت کمتر قادر به مهار طبقات قدرتمندتر در سراسر تاریخ اسلام بوده‌اند. رافائل پتایی اظهار می‌دارد: "علی‌رغم نابرابری عظیم سطح زندگی بین اغنیا کم تعداد و فقرای پرتعداد و قطع نظر از مجاورت فضایی دو گروه، توازن معینی بین این دو به چشم می‌خورد."^(۵۶)

گرچه روابط طبقاتی در خاورمیانه عمدتاً بوسیله الگوهای قدرت دو جانبه مشخص می‌شوند، مع الوصف طبقات همواره به گونه‌ای دایماً ناموزون به یکدیگر مرتبط‌اند. اما یک چنین وضعیتی در مورد تعامل گروهی صادق نیست، چون امتیاز قدرت مدام بین و میان گروههای مختلف ردوبدل می‌شود.^(۵۷) برای نمونه، تاریخ الگوهای ائتلاف و ستیز که ویژگی گروههای قبیله‌ای و مذهبی در خاورمیانه است، داستانی چرخه‌ای و دوره‌ای است، چون فرقه‌ها و طوایف مختلف به طور مستمر در رابطه با یکدیگر (قدرت را) به دست آورده از دست می‌دهند.^(۵۸) این انعطاف پویا که ویژگی تعامل گروهی در خاورمیانه است بازتاب عمیقی روی ساختار طبقاتی دارد. برای نمونه پیوندهای گروهی در حال انتقال و تعادل، بشدت روابط طبقاتی که با آن پیوند دارند را تحت نفوذ قرار می‌دهند.

یکی از بازتابهای این تنش به هم پیوسته طبقاتی - گروهی، افزایش نفوذپذیری مرزهای طبقاتی است. این نکته را به بهترین وجه می‌توان از زاویه دو اصل زیر تبیین کرد: (۱) عضویت متداخل که ویژگی گروههای بین طبقاتی است، و (۲) نرخ بالای تحرک فردی بین طبقاتی. این دو ویژگی مرتبط با یکدیگر هستند، چون عضویت متداخل تحرک را تسهیل می‌کند و برعکس. در سراسر تاریخ خاورمیانه، بسیاری از گروهها از افرادی تشکیل شده‌اند که معرف دو یا طبقات بیشتری هستند. این نکته را به بهترین وجه می‌توان در مورد گروههای خانوادگی، قبیله‌ای، قومی، و مذهبی دید. برای نمونه، شکل ۲ نشان می‌دهد که نخبگان عشایر یکی از گروههای طبقات حاکم هستند، در حالی که کوچرو سطح پایین عضو برجسته طبقه پایین است.

در مواردی که خوانین عشایر احساس مسؤولیت خاصی نسبت به ایل خود داشته‌اند، کمک نموده‌اند تا موقعیت کوچرو عادی بهبود یابد. گرچه رهبران عشایر همواره در قشرهای طبقه بالا قرار داشته‌اند، مع‌هذا نوساناتی عطف به اینکه کدام خان از کدام ایل مورد نظر است، به چشم می‌خورد. نوعی چرخش در عضویت، هنگامی که خوانین عشایر از طوایفی خاص درون و بیرون از دایره طبقه حاکم قرار می‌گیرند، وجود دارد. این نوع خاص از عضویت متداخل، حضور وسیع عشایر در طبقه بالا را ممکن ساخته است و کمک نموده است تا مرزهای طبقاتی سهل‌العضم‌تر شوند. این مسأله نظام رقابت عمیق ایلی را که نخبگان ایل (وایلیاتپها) را رو در روی یکدیگر و داشته است، شدت بخشیده است.

تعامل گروه - طبقه را می‌توان در رابطه گروه‌های غیررسمی با ساختار طبقاتی نیز مشاهده نمود. برای نمونه دسته‌های مدرسه‌ای، مذهبی و تفریحی اعضای خود را از طبقات مختلف انتخاب می‌کنند. پیوندهای شخصی غالب در این مجموعه‌های غیررسمی به وجود آورنده ارتباطات بین طبقاتی در یک محیط نسبتاً برابر است. این پیوندها اغلب در جهت تسهیل تحرک طبقاتی بکار می‌روند، چون در عرصه سیاست و تجارت اعضا در جهت ارتقا به یکدیگر یاری می‌رسانند.

این ویژگی تداخل که وجه مشخصه تعامل گروهی است مرتبط با عامل تحرک است. همینکه گروه‌هایی در موقعیت ضعیف‌تر به طور پراکنده جای دیگر گروه‌ها را می‌گیرند و از موقعیت قوی‌تری بهره‌مند می‌شوند، اعضای آنها قادر خواهند بود تا از امتیاز دگرگونی برای پیشرفت در ساختار طبقاتی استفاده لازم را ببرند. آنان از قدرت و نیروی لازم به وسیله سوار شدن بر موج گروه تازه وارد استفاده کرده و به هنگام پایین آمدن موج، توانسته‌اند به موضع بالاتری نایل آیند. تاریخ خاورمیانه مشحون از نمونه‌های دراماتیک تحرک اجتماعی است، چون افراد آموخته‌اند که از جنبه‌های کمتر آشکار قدرت استفاده کرده و مانور دهند. عثمانیان، صفویان، زیاریان و مملوکان، توسط اشخاصی تأسیس و بنا شده است که از طبقات پایین جامعه برخاسته‌اند. این فرهنگی است که در آن بقال و پینه دوز، نخست وزیر و بردگان و سربازان سلطان و شاه شده‌اند. (۵۹)

پویاییهای تحرک و عضویت متداخل، ساختار طبقاتی اسلامی را بسیار شناور نموده است و یکی از تأثیرات مهمی است که تعامل گروهی روی روابط طبقاتی داشته است. الگوهای دو جانبه قدرت که مشخصه روابط بین طبقات است بوسیله این پویاییهای گروهی تقویت شده است. وقتی کسانی که از کمترین قدرت برخوردارند، نتوانند موقعیت طبقاتی خود را بهبود

بخشند، آنان می‌توانند موقعیت فردی یا گروهی خود را ترفیع بخشند. زمانی که حتی این کار را نیز نتوانند انجام دهند، همواره از ابزارها و فرصتهایی برای مهار و کنترل قوی‌ترها بهره‌مند بوده و بدین وسیله از خود محافظت به عمل می‌آورند. سنتاً این نظام قادر به جذب و هضم چالشها و نیروهای جدید بوده است. انعطاف پذیری فراگیر نظام به گونه‌ای بوده است که الگوهای غالب، توانسته‌اند به سلامت، تغییرات سلسله‌های سلطنتی، نخبگان، پادشاه و متجاوز را پشت سر بگذارند. برای قرنهای متمادی عوامل تهدیدکننده این نظام در شکل افراد و گروههایی تجلی یافته‌اند که تنها در جستجوی تعدیل آن به منظور رسیدن به حکومت بوده‌اند. گاه و بیگاه فردی انقلابی پیدا می‌شود و با توجه به گرایشش به جابجایی روابط کهن، تکانی به این نظام می‌دهد. یک چنین افرادی به علت کمیابی و انزوا، بی‌حفاظ و آسیب‌پذیر بوده و به راحتی فرو می‌ریزند. بهر حال امروزه، نه تنها مردان جدید بلکه طبقات جدید نیز درگیر هستند.

یکی از نیروهای اجتماعی جدید که این ساختار سنتی را بشدت مورد چالش قرار داده است، طبقه متوسط متخصص است.^(۶۰) این طبقه یک طبقه متوسط غیر بورژوازی است که اعضایش خود را بیشتر از طریق عمل و خدمات، با دیگران مرتبط می‌دانند تا از طریق ثروت مادی یا روابط شخصی. اعضای این طبقه در مشاغل تخصصی، فنی، فرهنگی، روشنفکری و اداری شاغل بوده و شامل معلمان، استادان، دانشجویان، تکنوکراتها، مهندسان، پزشکان، نویسندگان، هنرمندان، روزنامه‌نگاران، دیوانسالاران و افسران ارتش میان رتبه می‌باشند.

در ترکیه، مصر و تونس، طبقه متوسط متخصص به حکومت رسیده و شروع به اجرای برنامه‌های نوسازی نمود. در الجزیره، سوریه و عراق این طبقه کنترل سیاسی را بدست آورد اما در التیام بخشیدن به مشاجرات درون طبقاتی ناکام ماند. در ایران، مراکش، عربستان و اردن این طبقه جدید محروم از صحنه سیاست بود. بهر حال در سراسر خاورمیانه، طبقه متوسط متخصص یک نیروی نوپایی است و در بسیاری از جوامع حجم آن در هر پانزده سال دو برابر می‌شود.

اعضای طبقه جدید، نظام سنتی را به علت ناامنی و جو انتسابی که مشخصه پویاییهای آن نظام است، مورد چالش قرار می‌دهد. به خاطر برخورداری از آموزش مدرن و مهارتها و استعدادهای ناشی از آن، این اعضا قدرت ناشی از تبارگماری، لطف‌گرایی، مانور دادن را رد نموده و بر اجرای بهتر امور تأثیر می‌گذارند. برابری فرصتها و شایستگیهای حرفه‌ای که می‌تواند نظام سنتی را سست نماید، دلمشغولی بسیاری از اعضا این طبقه است. به همین دلیل است که آنان غالباً خود را مخالفان سرسخت^(۶۱) معرفی می‌کنند.^(۶۲)

مع الوصف، اثر بخشی این طبقه به خاطر تقسیمات و تنشهای درون طبقاتی با مانع مواجه می شود. (۶۳) کسانی که نظام سیاسی - اجتماعی سنتی را در کنترل دارند این تقسیمات را پرورانده و عمق می بخشند و در نتیجه تقسیمات درون طبقاتی شعبات زیادی پیدا می کنند. عدم توافق در مورد روش شناسی و عمق تحول، تفاوت های موجود در پیشینه اقتصادی - اجتماعی و واگرایی های قومی و شغلی تأثیر این طبقه جدید را محدود می سازد. لذا، اگر چه طبقه متوسط متخصص هم اکنون تأمین کننده چالش اساسی جدید برای ساختار طبقاتی سنتی است اما تضمینی وجود ندارد که منجر به روابطی شود که قادر به ایجاد و هضم رویارویی مستمر برای تغییر باشد. به هر حال نبرد این طبقه برای ریشه کن کردن و از هم پاشیدن الگوهای سنتی، محور ستیزی است که مشخصه خاورمیانه کنونی است.

پی نوشتها

۱ - سهم برجسته از آن نویسندگان زیر است:

- Ralf Dahrendorf. *Class & Class Conflict in Industrial Society*. Stanford: Stanford University Press, 1959.
- Stanislaw Ossowski. *Class Structure in the Social Consciousness*. trans, Sheila Patterson, London: Routledge and Kegan Paul, 1963.
- Milton M. Gordon. *Social Class in American Sociology*. New York: Mc Graw Hill, 1958.

و تی. بی باتومور در کتابهای زیر

- T.B. Bottomore. *Elites & Society*. New York: Basic Books, 1964.
- *Classes in Modern Society*. New York Pantheon Books, 1966.

۲ - مثالهای بارز عبارتند از:

- Gerhard Lenski. *Power and Privilege: A Theory of Social Stratification*. New York: Mc Graw Hill, 1966.
- Barrington Moore Jr. *Social Origins of Dictatorship & Democracy: Lord and Peasant in the Making of the Modern World*. Boston: Beacon Press, 1966.

۳ - در میان آثار مرتبط با این مقوله آثار زیر حاوی تأملاتی تازه و بدیع است.

- Lloyd A. Fallers. "Social Stratification & Economic Processes

- in Africa", in Reinhard Bendix & Seymour
 Martin Lipset(eds.), *Class, Status & Power*.2nd ed., NewYork: The
 Free Press, 1966, pp.141 - 9.
- Richard L. Sklar."Political Science & National Integration -
 A Radical Approach", *Journal of Modern African Studies*,
 Vol.,May 1967,pp. I-II.
- Kenneth W. Grundy. "The Class Struggle in Africa:An Examination of
 Conflicting Theories," *Journal of Modern African
 Studies*,Vol. II, November 1964,pp.379 - 393.
- Robert L. Hardgrave Jr. "Caste: Fission & Fusion", *Economic
 and Political Weekly*, July 1968, PP. 1065 -70.
- Wolfram Eberhard, "Social Mobility & Stratification in China",in Bendix &
 Lipset (eds.), *Class, Status, & Power*, pp. 171 - 82.
- James A. Bill. *The Politics of Iran: Groups, Classes,&
 Modernization*, Ohio: Charles E. Merrill, 1972.
- Manfred Hallpern. *The Politics of Social Change in the Middle
 East and North Africa*. Princeton : Princeton University
 Press,1963,PP.41 - 112.
- و مقالاتی که توسط ریچار دان. آدامز و آنتونی لیدز در کتاب زیر به رشته تحریر درآمده است:
- Dwight B. Heath & Richard N. Adams. *Contemporary Cultures
 and Societies of Latin America*. New York: Random House,
 1965, pp.257 - 87, 379 - 404.
- ۴ - کتاب لاکوور حاوی سی و شش مقاله است که توسط چندین محقق تنظیم شده است و
 رشته‌ها و حوزه‌های مختلفی را تحت پوشش قرار داده است. بیست و هشت مقاله مربوط به
 تحلیل طبقاتی است.
- Walter Z. Laqueur. *The Middle East in Transition: -Studies in
 Contemporary History*. New York: Frederick A. Praeger, 1958
- ۵ - اثر جاکوس برک تا حدی یک استثناء است.
- Jacques Berque. *L'I dee de Classes dans L'Histoire Contemporaine
 des Arabes*, *Cahiers Internationaux de sociologie*,vol. xxx
 vIII,1965, PP.169-840
- 6 - Karl Marx. *Capital*, trans, Ernest Untermann, Chicago:

- Charles H. Keffer and Co, 1909, Vol. III, pp.1031 - 2.
- 7 - See. for example, Karl Marx. *The Eighteenth Brumaire of Louis Bonaparte*. New York: International Publishers, N.d. esp. P.109.
- 8 - See Ossowski, *Class Structure*, pp.69 - 88.
- 9 - reification.
- 10- Karl Wittfogel. *Oriental Despotism: A Comparative Study of Total Power*. New Haven: Yale University Press, 1957, p.380.
- ۱۱ - برای نمونه، به مقالتهایی که در ارتباط به هندوستان و چین در کتاب هنری ام کریستن آمده است، رجوع کنید:
- Henry M. Christman. *The American Journalism of Marx and Engels*. New York: New American Library, 1966, pp. 83 - 109, 185 - 210.
- 12 - Professional
- ۱۳ - به منابع زیر رجوع کنید:
- L.A. Gordon & L.A. Fridman. "Distinctive Aspects of the Working Class in the Economically Underdeveloped Countries of Asia and Africa", *Soviet Sociology*, Vol. II, Winter 1963, pp.46 - 63.
- M.N. Rutkevich. "Elimination of Class Differences and the Place of Non - Manual Workers in the Social Structure of Soviet Society", *Soviet Sociology*, vol. III, Fall 1964, pp.3 - 13.
- 14 - A. Bennigsen. "Sultan Galiev: the USSR & the Colonial Revolution", in Laqueur (ed.), *The Middle East in Transition*, p. 401.
- 15 - Dahrendorf, *Class and Class Conflict*, p. 76.
- 16 - imperatively coordinated association
- ۱۷ - قبلی، ص ۲۰۴. برای واضحترین عبارات دارندورف در مورد مفهوم طبقه به صفحات ۱۳۸، ۵۲ - ۱۴۸، ۱۷۳، ۲۳۸ و ۲۴۷ رجوع کنید.
- 18 - W. Wesolowski. "Some Notes on the Functional Theory of Stratification," in Bendix and Lipset (eds.), *Class, Status, and Power*, p.69.
- 19 - Dahrendorf, *Class & Class Conflict*, P.238.
- 20 - Ibid. P. 181.
- ۲۱ - برای فهم موضوع دارندورف در مورد طبقات به مثابه گروه، به منبع قبلی صفحات ۲۶، ۱۵۲،

۱۷۱، ۲۱۳، ۳۰۶ رجوع کنید.

- 22 - See Dahrendorf, **Recent Changes in the Class Structure of European Societies**, *Daedalus*, Vol. xci I I, Winter 1964, pp.225 - 270.
- 23 - Dahrendorf, **Class and Class Conflict**, pp. 166 - 70
- 24 - nonassociational groups.
- 25 - Ibid. P.64.
- 26 - See, for example, the *Nomos I* Volume of essays on authority. Carl J. Friedrich (ed.), **Authority**. Cambridge, Harvard University Press, 1958.
- 27 - Talcott Parsons, "On the Concept of Political Power", Bendix and Lipset (eds.), **Class, Status, and Power**, p.249.
- 28 - Reissman, **Class in American Society**. Glencoe: The Free Press, 1959, p.58.
- ۲۹ - علی‌رغم توجه اولیه به سه بعد نابرابری، میلتون ام. گوردون و کرت مایر بعد قدرت را نادیده گرفتند، به منبع زیر رجوع کنید:
- Gordon. **Social Class in American Sociology**; and Mayer, "The Theory of Social Classes", in **Transactions of the Second World Congress of Sociology**. London: International Sociological Association, 1954, Vol. II, PP. 321-35.
- 30 - See Eisenstadt, "Changes in Patterns of Stratification Attendant on Attainment of Political Independence", **Transactions of the Third World Congress of Sociology**. London: International Sociological Association, 1956, pp.32 - 41,
- Lipset and Zetterberg. "A Theory of Social Mobility", in Bendix and Lipset (eds.), **Class, Status, and Power**, pp.561 - 73,
- Lenski, **power and Privilege**,
- Halpern, **The Politics of Social Change**, Adams. **The Second Sowing: Power & Secondary Development in Latin America**. San.

۳۱ - این تعریف از قدرت تا حدی وسیعتر از تعریف محققانی است که تعریف نخستین ماکس وبر از قدرت را پذیرفته‌اند. و به تعاریف پیتر بلاو، هربرت سیمون، کرت مایر، ا.اف. کی. ارگانسکی بسیار نزدیک است. برای آشنایی با کلکسیون خوبی از تحلیلهای نظری

مطرح در مورد مفهوم قدرت به منبع زیر رجوع کنید:

Roderick Bell, David V. Edwards, and R. Harrison Wagner (eds.), *Political Power: A Reader in Theory and Research*. New York: The Free Press, 1969.

32 - Gustave E. Van Grunebaum. *Medieval Islam: A study in Cultural Orientation*, 2nd ed., Chicago: University of Chicago Press, 1961, p.212.

33 - Halpern, *The Politics of Social Change*, p.46.

۳۴ - پیتر بلاو اهمیت این بعد از روابط قدرت را مورد تأکید قرار می‌دهد. وی همچنین وجوه کلیدی دیگری از معاملات متقابل را مورد کنکاش قرار می‌دهد. به منبع بلاو رجوع کنید:
P. Blau, *Exchange and Power in Social Life*. New York: John Wiley, 1964.

۳۵ - به بحث جالب پیتر براج (Bachrach) و مورتن اس. براتز (Baratz) در مورد فرایند غیر تصمیم‌گیری (nondecision making) در اثر "دو چهره قدرت" در منبع زیر رجوع کنید:
American Political Science Review, Vol. Lvi, December, 1962, pp.947 - 52.

۳۶ - برای بحث در مورد این نوع از روابط که از اهمیت حیاتی در تعامل فردی و اجتماعی در خاورمیانه برخوردار است به منبع جیمز بیل رجوع کنید:
James A. Bill, "The Plasticity of Informal Politics: The Case of Iran".

این مقاله به کنفرانس ساختار قدرت در ایران اسلامی، که در دانشگاه کالیفرنیا واقع در لس‌آنجلس از تاریخ ۲۶ - ۲۸ ژوئن ۱۹۶۹ برگزار شد، ارسال گردید.

37 - Von Grunebaum, *Medieval Islam*, p. 177.

۳۸ - برای شرح آلموند از این طرح به منبع زیر رجوع کنید:

Gabriel Almond and James S. Coleman (eds.), *The Politics of The Developing Areas*. Princeton: Princeton University press, 1960, pp. 33 - 8.

39 - See Weiner, *The Politics of Scarcity: Public Pressures and Political Response in India*. Chicago: University of Chicago Press, 1962.

40 - Riggs, "The Theory of Developing Politics", *World Politics*, Vol. X VI, October, 1963, pp.147 - 71.

41 - two - tierd.

42 - Ibid. P. 154.

43 - Binder, Iran: Political Development in a Changing Society.

Berkeley: University of California Press, 1962.

پرفسور بیندر از یک چنین تعاملات شخصی به مثابه چانه‌زنی، موجه سازی، مشاوره و سخنرانی و تبلیغ نیز یاد می‌کند.

۴۴ - به این دسته‌های اجتماعی و گروه‌های غیررسمی در مکزیک equipos (تیم)، در برزیل، panelinhas (کماج‌دان کوچک little saucerpans) در کنیا nkiguenas (بحث و گفتگو) و در ژاپن bastu (دسته) می‌گویند. در اجتماعات مکزیکو - آمریکایی جنوب غربی ایالات متحده یک چنین گروه‌ها را palomillas یا کپوتران کوچک می‌نامند، چون اعضای آنها به طور انبوه با یکدیگر زندگی می‌کنند.

45 - residual.

۴۶ - در این قسمت از مقاله، جیمز بیل به نقل از جواد فاضل قسمتی از نامه حضرت علی (ع) به مالک اشتر را آورده بود که با مراجعه به متن عربی سید رضی (ره) مشاهده شد که عبارت انگلیسی تفاوت‌هایی با متن عربی دارد. لذا ترجیح دادیم عین متن عربی، نوأم با ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی را بیاوریم. اصل عبارت جیمز بیل و منبع مورد استناد وی به این صورت است:

Oh, Son of Haras, know that in no country can the people be alike since the principle of classes is everywhere firm and fixed...

There is a group of soldiers and corpsmen, an elite and a number of princes, a group of jurists and a class of merchants and artisans. Lowest of all are the afflicted and the poor who are the unfortunate and the suffering. They are always the broken - hearted and the weary.

The compassionate Lord in the great koran ordained limits and regulations for all of these classes and benefited all with the blessings of law and equality.*

* "Ali, Farman to malik - i Ashtar, Governor of Egypt", In Sukhanan - i Ali- The Words of Ali, translated from the Arabic by Javad Fazil (Tehran, 1966). p. 242.

با توجه به عبارات فوق است که جیمز بیل را به نتیجه‌گیری غلط مبنی بر وجود نابین در نظریه سیاسی اسلامی واداشته است. چون در پاراگراف اول صحبت از عدم امکان برابری بین قشرها و طبقات جامعه است، اما در پاراگراف آخر صحبت از برابری بین این طبقات است.

47 - Von Grunebaum, Medieval Islam, p. 170.

48 - Lenski, Power and Privilege, p. 285.

نمودار لنسکی که بر پایه آن شکل ۱ تنظیم شده است به این منبع ص ۲۴۸ رجوع کنید.

49 - aristocracy.

50 - See Reuben Levy, The Social Structure of Islam. Cambridge: Cambridge University Press, 1957, p.65.

51 - system - supporting.

52 - rentier elite.

53 - clerical middle class.

۵۴ - برای تحلیلی عالی از نقش بورژوازی به عنوان یک طبقه در جامعه اسلامی به منبع زیر رجوع کنید:

S.D.Goitein, Studies in Islamic History and Institutions. Leiden: E.J. Brill, 1966, pp.217 - 41.

۵۵ - الهام و چارچوب نظری این تحلیل به مانفرد هالپرن برمی‌گردد. برای رویکرد نظری کلی هالپرن درباره مطالعه نوسازی به منبع زیر رجوع کنید:

Manfred Halpern. Violence and the Dialectics of Modernization. Princeton: Princeton University Press, forthcoming.

ضمناً هالپرن اولین فردی است که به انعطاف پذیری مبتنی بر تعارض موزون ویژه جامعه اسلامی اشاره نموده است.

56 - Patai, Golden River to Golden Road: Society, & Change in the Middle East. Philadelphia, University of Pennsylvania Press, 1962, pp.278- 9.

۵۷ - برای شواهدی مبنی بر اینکه چگونه این الگو در مجموعه‌های با اهمیت اداری خاورمیانه کاربرد دارد به منابع زیر رجوع کنید:

- V. Minorsky. Tadhkirat al - Muluk. London: Luzac and Co., 1943. H.A.R Gibb & Harold.

Bowen. Islamic Society & the West: I, 2, Parts, London: Oxford University Press, 1950.

این دو منبع حاوی توصیفات از مقامها و روابطی است که وجه مشخصه نظامهای اداری صفویان و عثمانیان است. (Tadhkirat - almuluk) آیین‌نامه اداری صفویه است.

۵۸ - برای نمونه به نتایج تحقیق اخیر که توسط جی. آر. گارتویت در مقاله Pastoral Nomadism and Tribal Power انجام گرفته است، رجوع کنید. مقاله‌ای که برای

کنفرانس ساختار قدرت در ایران اسلامی که در دانشگاه کالیفرنیا، لس آنجلس در سال ۱۹۶۹ از ۲۶ تا ۲۸ ژوئن برگزار گردید، ارسال شد.

۵۹ - برای تحلیل در مورد شیوه‌ای که گروه‌های جدید شهری شناور بودن طبقاتی را در غرب آفریقا تقویت نموده است به منبع زیر رجوع کنید:

Immanuel Wallerstein. "Ethnicity & National Integration in West Africa", in Harry Eckstein & David E. Ater (eds.), *Comparative Politics: A Reader*. New York : The Free Press , 1963 , pp . 665 - 70.

۶۰ - آن دسته از محققان خاورمیانه که ظهور و اهمیت طبقه متوسط جدید را مورد توجه قرار داده‌اند، عبارتند از:

Morroe Berger, Manfred Halpern, Raphael Patai, Roger Le Tourneau, Hamilton A.R. Gibb, Charles Issawi, P. M. Holt, & T. Cuyler Young.

61 - Uprooters

آقای حسین ادیبی در کتاب طبقه متوسط جدید در ایران این واژه را مخالفان سرسخت ترجمه کرده است.

62 - See For Example, Alfred Bakhash, *Kayhan* (Tehran), 27 February 1963.

۶۳ - کسانی که ظهور طبقه متوسط جدید را در خاورمیانه زیر سؤال برده‌اند. استنادشان به تقسیماتی است که درون این طبقه وجود دارد. تصور آنان این است که تحلیل طبقاتی فعالیت گروهی را نادیده می‌گیرد. برانگیزاننده‌ترین این دیدگاه به آموس پرلموتر تعلق دارد:

Amos Perlmutter. "Egypt & the Myth of the New Middle Class: A Comparative Analysis", *Comparative Studies in Society & History*, Vol. X. October ,1967, pp.46 - 65 .